

کس زبان امیدک فلک کو کوا حذر است	سکاسور رسد اجله غم دهان مدد
بنا کر نغمه جهان نهاده بر سر حکیم	صقین راه بنامه که بر جاد کلد یماخ مدد
اوشوخ نغز ترام مود ساقمان کن	بها اسر که سوبله کو کوا بیلاخ مدد

ایر نام عشق فر نشن در مفر حله باشد	معاذ الله حسین سلطانم نذر ملک باشد
حساب دل ز در بار ملاقات سپهر اولاد	نزدانستم که ملوک صوکت سنگن باشد
ذحسن و لغز نبش میدم بر عالم دلرا	اگر آن شوخ قدسی پاکت دمان باشد
اگر این درد جانسوزم بوی حالیست	بمنز دیکم بمان بونی که جسم با من باشد
نکاه نغزت یکس بر در خونها بهتر	بهمیشه منزلت شبنم بر هر گل با چمن باشد

ز بس که نامور بخش بخود مغر و میکند	دختر می خدای او از دست دل از دور میکند
که مشق ناله اش از او منصور میکند	بدرست خویش بنیدگشته تجرد حق انگس
هری او را کاز رنگ حیا سوز میکند	ز شوخی مردم جنبست کوی خال خسارش
که کرد و در عفتش از نقش با بر سوز میکند	نشیند چو سلیمان بخت سوز تر اصران
سحر هانا له ام او از فغفور میکند	ز خطاه مود است خیمه با چینه دارم

از زره ذره خاک کد ای شود بلند	از دست من او که بماند شود بخت بلند
از راه عشق حازم شود بلند	بهر شکست بلند پار جستجو
باش درین خوابه صلا کج و بلند	دل را بر غم جوی رخ صد خاک گشته آیم
یار بسا و نام کد ای شود بلند	انجام فقر دار بود در دیار ما
کز کاروان عشق در راه شود بلند	روز نشود ز شور قیامت ترا خبر
کز آتش فراق رجای شود بلند	خاکسترش جو دو دور پیش از آن بیاد
نصرت کرا ز عاق کوا ای شود بلند	ارستکهای خویش کند کوهنهای ز

بومرغ طلمه خوک کج کبوتر تو ای مدد	کو کل ریب هرمانک کچر زمانه مدد
براه سر و له کور کج او ای امان مدد	اوجشم دین فریبی نکاه نامه قرین
امان آتش صالدی بود لب بوجان مدد	دو مشردی هر ملک محو بقا ز دست خطا
زه جفایه چکمش سر کجای مدد	او تر نازک ز کان و بر جی میده مان
طلو تشنه کرد کن در تون بود و دمان	بیز بو مطبج چرخ همیشه خندان
چیت سده صیت جنونم دور تر جهان	بمکنه صلح ایله کور فلک مرام دمان

م